

کارل پولانی: بازار افسارگسیخته به فاشیسم می‌انجامد

آندریاس نووی

(استاد دانشگاه اقتصاد وین، و رئیس انجمن بین‌المللی کارل پولانی)

❖ به‌جای آن‌که مدام از نظر اخلاقی نسبت به ترامپ و هم‌پیمانانش ابراز خشم و انزجار کنیم، اندیشه کارل پولانی به ما کمک می‌کند تا ریشه تفکر واپس‌گرایانه را در لیبرالیسم اقتصادی بازشناسیم. با پایبندی به تصویری از انسان و جامعه که بر نابرابری استوار است، تفکر اقتصاد لیبرالی از دو جهت به رشد جنبش‌های واپس‌گرا یاری می‌رساند: نخست، از طریق مخالفت بنیادگرایانه بازار با هر گونه سیاست اجتماعی، اقتصادی و اقلیمی دموکراتیک و مؤثر، که از سوی احزاب به‌ظاهر متعلق به مرکز سیاسی دنبال می‌شود؛ و دوم، از راه ایدئولوژی‌ای که لیبرالیسم اقتصادی را به عنوان بخش «خوب» لیبرالیسم در برابر بخش «بد» آن قرار می‌دهد - یعنی لیبرالیسم سیاسی برابری‌خواه و طرفدار نظم جهانی جهان‌وطنی.



کارل پولانی یکی از پیشگامان علم اقتصاد میان‌رشته‌ای است. او با درک گسترده‌ای از اقتصاد به‌عنوان سازمان‌دهی بنیادهای زیستی، تلاش لیبرال‌های اقتصادی را برای تجاری‌سازی همه جنبه‌های زندگی به‌عنوان تلاشی وهم‌انگیز نقد کرد. پولانی با هر نوع دگماتیسم، به‌ویژه دگماتیسم بنیادگرایی بازار اقتصادی، مخالفت کرد. با اینکه او از چپ‌گرایان بود، اندیشه‌های پیشرو و محافظه‌کارانه را ترکیب کرد تا لیبرالیسم اقتصادی را به‌عنوان یک ایدئولوژی متوهم و بنابراین خطرناک افشا کند. پولانی جزو معدود اندیشمندان چپ بود که از همان اوایل،

ابهام‌های پیشرفت اجتماعی را شناخت و اهمیت «خانه‌گزینی» (habitation) به‌ویژه در دوران تحول را درک کرد. به همین دلیل تحلیل او به فهم بهتر پویایی‌های امروز، مانند بحران اقلیمی و صعود جنبش‌های راست‌گرای واپس‌گرا کمک می‌کند.

کارل پولانی در سال ۱۸۸۶ در وین به دنیا آمد، در خانواده‌ای یهودی از طبقه متوسط. این روشنفکر مجارستانی-اتریشی در بوداپست بزرگ شد و در جنگ جهانی اول به عنوان سرباز شرکت کرد و به شدت مجروح شد. در دوران وین سرخ (۱۹۱۹-۱۹۳۴) از طریق روزنامه‌نگاری امرار معاش می‌کرد. در سال ۱۹۳۳، به دلیل ظهور فاشیسم اتریشی، به انگلستان گریخت و در آموزش کارگری فعالیت داشت تا سرانجام در سال ۱۹۴۴ در ایالات متحده اثر اصلی خود، «تحول بزرگ»، را تألیف کند. او در آنجا استاد دانشگاه کلمبیا شد و تا زمان بازنشستگی به مردم‌شناسی پرداخت تا شکل‌های واقعی اقتصاد جایگزین را مطالعه کند که بازارمحور نبودند. از آنجا که همسرش، ایلونا دوچینسکا، به عنوان یک کمونیست سابق اجازه ورود به آمریکا نیافت، آن‌ها در کانادا سکونت گزیدند. پولانی در سال ۱۹۶۴ درگذشت.

پولانی هم نسبت به سوسیال‌دموکراسی و هم نسبت به بلشویسم - که آزادی و دموکراسی را تضعیف کرده بود - دیدگاهی انتقادی داشت. او به «وین سرخ» دوران میان دو جنگ جهانی دلبسته بود؛ افزون بر برنامه ساخت‌وسازهای مسکونی، بیش از هر چیز شیفته این اندیشه بود که باید از کارگران، انسان‌هایی خودآگاه و توانمند ساخت که در شکل دادن به شهر سهیم‌اند. در عین حال، به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، از نظام اداری سرمایه‌داری رفاه‌محور ناخشنود بود و در عوض با نوعی سوسیالیسم مسیحی و دموکراتیک همدلی داشت. امروز، اگر زنده بود، به عنوان یک مصلح رادیکال و واقع‌گرای اخلاقی، احتمالاً به رویکردهای اکوسوسیالیستی متمایل بود.

هیچ بازاری بدون پیوند اجتماعی وجود ندارد

کتاب دگرگونی بزرگ در سال ۱۹۴۴ منتشر شد و هدف آن مشارکت در مباحث مربوط به نظم جهانی پس از جنگ بود. اما آغاز جنگ سرد خیلی زود امیدها را نقش بر آب کرد. امید به این که پیامد بحران بزرگ اقتصادی، فاشیسم و جنگ، جامعه‌ای پساکاپیتالیستی خواهد بود. به جای آنکه همه عرصه‌های زندگی بر اساس منطق بازار سازمان یابند، پولانی در چارچوب یک نظام اقتصادی مختلط، ترکیب چهار اصل اجتماعی - اقتصادی را پیشنهاد می‌کرد: مبادله و تبادل، در جایی که معنا و کارکرد دارد؛ توزیع مجدد از طریق قدرت مرکزی دولت برای تضمین همبستگی اجتماعی؛ همیاری و تعامل بر پایه همکاری متقابل در خانواده، همسایگی و حلقه دوستان؛ و خانه‌داری، یعنی شیوه اقتصادی اداره زندگی در درون خانه.

فقط پس از مرگ پولانی بود که دوباره توجه به او و اثر اصلی‌اش برانگیخته شد: نخست در جریان جست‌وجو برای «اقتصادهای بدیل» که در پی جنبش‌های سال ۱۹۶۸ پدید آمد، و

سپس در چارچوب نقد نئولیبرالیسم و گرایش آن به کالایی‌سازی تمام عرصه‌های زندگی - از خصوصی‌سازی آموزش و بهداشت گرفته تا آب و انرژی. نقد او این بود که همه چیز را نمی‌توان و نباید به کالا تبدیل کرد. به گفته او، کالاهایی «موهوم» نیز وجود دارند. چون کار، پول و زمین. که برای بازار تولید نشده‌اند، و بنابراین کالایی‌سازی آن‌ها انسجام اجتماعی را به خطر می‌اندازد. نظریه محوری و مشهور او چنین بود: باور به این که جامعه را می‌توان به دست بازاری خودتنظیم‌گر سپرد، توهم اقتصاد لیبرال است؛ جامعه‌ای از این دست پایدار نخواهد ماند. پولانی نشان داد که در برابر روند فزاینده کالایی‌سازی همه چیز، از همان سده نوزدهم ضدجنبش‌هایی پدید آمدند: در سطح جامعه مدنی، به شکل اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها، و در سطح دولت، از طریق قوانین کار و تأمین اجتماعی. در دهه ۱۹۳۰، کمونیسم (استالین)، فاشیسم (هیتلر) و سیاست اصلاحات (روزولت) هر یک پاسخی متفاوت به شکست اقتصاد آزاد و لیبرالیسم اقتصادی بودند.

در اواخر قرن بیستم، بار دیگر جنبشی در برابر لیبرالیسم اقتصادی شکل گرفت، این بار در قالب جهانی‌سازی نولیبرالی. در بحران بزرگ مالی سال ۲۰۰۸، فروپاشی نظام مالی تنها با مداخله دولت مهار شد. از همین رو، خواست پایان دادن به بنیادگرایی بازار (Marktfundamentalismus) بار دیگر جان تازه‌ای گرفت.

کارل پولانی را نمی‌توان به هیچ رشته علمی خاصی نسبت داد. او عموماً به عنوان یک تاریخ‌نگار اقتصاد شناخته می‌شود، اما در واقع، تحلیل‌هایش از روندهای بلندمدت الهام‌بخش اندیشمندانی چون فرنان برودل، ایمانوئل والرشتاین و جووانی آریگی بوده است. او در جامعه‌شناسی اقتصادی به‌ویژه با مفهوم «درهم‌تنیدگی» یا «درون‌نهادگی» (Einbettung) شناخته می‌شود: این تصور که بازارها می‌توانند خود را به‌طور خودکار تنظیم کنند، از نظر او یک توهم بود. به باور پولانی، «رها سازی بازار» (Laissez-faire) امری ناممکن است، زیرا بازارها همواره درون نهادها جای دارند. حتی یک نظم اقتصادی لیبرال نیز برای عمل کردن نیازمند نهادهایی چون مالکیت خصوصی و قراردادهای حقوقی است. با این حال، در نظام سرمایه‌داری، بازارها به‌نوعی از این درون‌نهادگی گسسته‌اند؛ بدین معنا که از تعهدات اجتماعی و نظارت دموکراتیک رها شده‌اند.

تحول بزرگ و تأثیر آن بر گفتمان اقلیمی

در آلمان، هیئت مشورتی علمی دولت فدرال آلمان در امور تغییرات جهانی محیط زیست در سال ۲۰۱۱ گزارشی با عنوان *قرارداد اجتماعی برای یک تحول بزرگ* منتشر کرد. بدین ترتیب، کارل پولانی و مفهوم «تحول بزرگ» نیز به مرجع پژوهش‌های اجتماعی-اکولوژیک در زمینه تحول تبدیل شد. گزارش این هیئت تنها به تغییرات اقلیمی نمی‌پرداخت، بلکه به درک گسترده‌تری از سیاست محیط زیست کمک کرد. طبق این گزارش، قرن بیست و یکم نیازمند تغییری بنیادین در شیوه زندگی و کار است که تنها با انقلاب نوسنگی و انقلاب صنعتی قابل

مقایسه است. انقلاب نوسنگی به گذار از جوامع شکارچی-جمع‌آورنده به جوامع ساکن و مبتنی بر کشاورزی انجامید. انقلاب صنعتی، گذار از جوامع روستایی-کشاورزی به جوامع صنعتی شهری را رقم زد. امروزه فناوری‌های جدید - از جمله توربین‌های بادی، پنل‌های خورشیدی و خودروهای برقی - به‌تنهایی برای ایجاد یک انقلاب پایدار کافی نیستند. برای فراهم کردن زندگی خوب و پایدار برای همه در چارچوب محدودیت‌های سیاره‌ای، نیازمند اقدامات بیشتر و به‌طور بنیادی متفاوت هستیم - و پیش از همه، نیازمند کنار گذاشتن سیاست‌های اقتصادی با رویکرد نئولیبرالی هستیم که به‌طور مطلق و ایدئولوژیک، راه‌حل‌های بازار را برای تمام مسائل اجتماعی ترجیح می‌دهد.

یک تز کمتر شناخته‌شده اما بسیار مهم از کارل پولانی توسط هیئت مشورتی علمی دولت فدرال آلمان در امور تغییرات جهانی محیط زیست نادیده گرفته شد و در پی آن، بخش‌های مهمی از پژوهش‌های تحول اجتماعی نیز از توجه به آن غفلت کردند: اینکه ریشه‌های فاشیسم در اقتصادگرایی لیبرال نهفته است، و به‌طور مشخص در امتناع اقتصادگرایان لیبرال از حفظ پذیرش اجتماعی دموکراسی لیبرال از طریق برنامه‌ریزی و تنظیم بازار.

با ادامهٔ باور به این توهم که اقتصادگرایی لیبرال با انقلاب پایدار سازگار است، این هیئت به ساده‌سازی مفهوم «تحول بزرگ» کمک کرد - و در نتیجه غافل ماند از اینکه اندیشکده‌های نئولیبرال چگونه کم‌اهمیت جلوه دادن تغییرات اقلیمی را عادی و پذیرفتنی کرده‌اند. همچنین، مانند بخش‌های عمدهٔ نهادهای سیاسی موجود، این هیئت متوجه نشد که سیاست اقتصادی نادرست، راه را برای نیروهای ضددموکراتیک باز می‌کند - همان‌طور که در دورهٔ میان‌جنگ‌ها چنین بود و اکنون نیز خطر تکرار آن وجود دارد. برونینگ زمینهٔ ظهور فاشیسم را فراهم ساخت، و لیندنر و مرتس حزب آلترناتیو برای آلمان را تقویت می‌کنند.

کارل پولانی همواره علاقه‌مند بود که بحث‌های جاری و در نتیجه روند تاریخ را تحت تأثیر قرار دهد. زیر عنوان کتاب *تحول بزرگ: ریشه‌های سیاسی و اقتصادی عصر ما* به‌وضوح تمرکز اصلی پژوهشی او را نشان می‌دهد. این کتاب یک تجزیه و تحلیل زمانهٔ تغییرات بنیادین است، یک تحول بزرگ که به‌عنوان پاسخی اجتناب‌ناپذیر به شکست اقتصادگرایی لیبرال رخ داد. بنابراین، این اثر در درجهٔ اول یک اثر تاریخ اقتصادی نیست - همان‌طور که زیرعنوان آلمانی آن، «ریشه‌های سیاسی و اقتصادی جوامع و نظام‌های اقتصادی»، ممکن است به اشتباه القا کند. خواست پولانی فهمیدن این بود که چگونه فاشیسم در آلمان و تعداد زیادی از کشورهای اروپایی رشد کرد.

تنها زمانی که علل ساختاری این ظهور شناخته شوند - و مهم‌ترین آن‌ها توهمات اقتصادگرایانهٔ لیبرالی دربارهٔ نظم اقتصادی بدون برنامه‌ریزی و تنظیم دولتی است - می‌توان راه‌حل‌های پایدار برای ایجاد یک نظام اقتصادی ضدفاشیستی و مختلط را پیاده کرد.

مقابله با پوپولیسم راست از دیدگاه پولانی

تا امروز نیز در باب این مساله دو دیدگاه رودرروی یک دیگر اند: اگر از نظریه فریدریش هایک در کتاب «راه بردگی» پیروی کنیم، سامان دهی دموکراتیک اقتصاد به تمامیت خواهی، فاشیسم و کمونیسم می انجامد. در برابر آن، این نظریه کارل پولانی قرار دارد که دموکراسی و سرمایه داری یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و دموکراسی پارلمانی - اصولاً با یکدیگر ناسازگارند. مدت ها چنین می نمود که هایک دست بالا را دارد: حتی بسیاری از سوسیال دموکرات ها نیز بر این باور بودند که لیبرالیسم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به طور جدایی ناپذیری به هم پیوسته اند. اما خیزش چین اقتدارگرا به عنوان یک قدرت جهانی سرمایه داری، لرزه بر ارکان این اعتماد انداخت که گویا دموکراسی و سرمایه داری لازم و ملزوم یکدیگر اند.

با ظهور دونالد ترامپ، که تجسم بنیادگرایی بازار آزاد است، بار دیگر آشکار شد که اندیشه نئولیبرالی و گرایش های ضددمکراتیک تا چه اندازه به هم نزدیک اند. وندی براون به خوبی نشان داده است که چگونه - با استفاده از چارچوب تحلیلی هایک - «بازارها» و «اخلاق» دو ستون اصلی جنبش راست گرای واپس گرا و کنونی هستند. داروینیسم اجتماعی و ذهنیت انسان برتر - یعنی همان طرز فکر برتری جویانه نژادی و فرهنگی - پایه ائتلافی هستند میان جناح های نولیبرال طبقه سرمایه دار از یک سو، و بخش های نژادپرست، مذهبی و فرهنگی محافظه کار طبقات متوسط و فرودست از سوی دیگر. درست مانند دهه ۱۹۳۰، بار دیگر تنش ها میان دموکراسی و سرمایه داری رو به اوج است.

با این حال، در حالی که در دهه ۱۹۳۰ در چنین وضعیتی این آگاهی پدید آمده بود که تنها اصلاحات ریشه ای اقتصادی می تواند فاشیسم را مهار کند، امروز چنین درکی وجود ندارد. فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۷، در سخنرانی آغاز دومین دوره ریاست جمهوری خود تأکید کرد: «ما تازه آغاز کرده ایم به کنار گذاشتن مدارا با سوءاستفاده از قدرت از سوی کسانی که برای سود شخصی، اصول ابتدایی شرافت انسانی را پایمال می کنند.» اما در سال ۲۰۲۵، رهبران اروپا در برابر سوءاستفاده از قدرت رئیس جمهور ایالات متحده، بی اراده و تسلیم وار رفتار می کنند.

اما به جای آن که مدام از نظر اخلاقی نسبت به ترامپ و هم پیمانانش ابراز خشم و انزجار کنیم، اندیشه کارل پولانی به ما کمک می کند تا ریشه تفکر واپس گرایانه را در لیبرالیسم اقتصادی بازشناسیم. با پایبندی به تصویری از انسان و جامعه که بر نابرابری استوار است، تفکر اقتصاد لیبرالی از دو جهت به رشد جنبش های واپس گرایاری می رساند: نخست، از طریق مخالفت بنیادگرایانه بازار با هر گونه سیاست اجتماعی، اقتصادی و اقلیمی دموکراتیک و مؤثر، که از سوی احزاب به ظاهر متعلق به مرکز سیاسی دنبال می شود؛ و دوم، از راه ایدئولوژی ای که لیبرالیسم اقتصادی را به عنوان بخش «خوب» لیبرالیسم در برابر بخش «بد» آن قرار می دهد - یعنی لیبرالیسم سیاسی برابری خواه و طرفدار نظم جهانی جهانی وطنی.

این اندیشه ضدبرابری خواه، که بر این باور است برخی برای رهبری و برخی دیگر برای پیروی آفریده شده اند، دموکراسی را از درون تضعیف می کند - برخی از روی آگاهی، و خیلی ها ناخواسته.

شکل های پیشرفته تر سیاست واپس گرایانه، مانند آنچه در مجارستان و ترکیه مشاهده می شود، گواهی می دهند که هدف راست گرایان نوین، جایگزینی دائمی نخبگان است - آوردن رهبران تازه ای که کنترل نهادهای دولتی را به دست گیرند تا هرگونه مقاومت را ناممکن سازند. در این روند، ساختارهای سرمایه داری دست نخورده باقی می ماند، در حالی که قربانی اصلی دموکراسی لیبرال است - در کنار کسانی که به عنوان دشمنان، هدف تعقیب و حذف قرار می گیرند. اینکه دقیقاً چه کسی «دوست» و چه کسی «دشمن» به شمار آید، به صورت فرصت طلبانه تعیین می شود و می تواند به سرعت تغییر کند - همان طور که هم دوستی ظاهری حزب آزادی اتریش (FPÖ) با اسرائیل و هم تعقیب سیستماتیک لیبرال های اقتصادی منتقد در آمریکا گواهی می دهد.

برای درک بحران اقلیمی، جنبش های راست گرای واپس گرا و خیزش چین، پژوهش های میان رشته ای ضرورت دارد. کارل پولانی در این زمینه پیشنهاداتی ارائه می دهد که دیدگاه های کینز و مارکس را تکمیل می کنند - به ویژه با نگاه تاریخی، حساسیت زیست محیطی و تأملات فرهنگی خود. تمام این ابعاد توسط جامعه بین المللی کارل پولانی (IKPS)، مستقر در وین و با حضور ۱۰۲ ساله کاری پولانی-لویت، دختر کارل، به عنوان رئیس افتخاری، دنبال می شوند. هدف این نهاد، شناسایی ریشه های اقتصادی تحولات خطرناک زیست محیطی، فرهنگی و سیاسی است. یکی از اهداف مهم، ارائه جایگزینی برای مکتب اتریشی اقتصاد (میزس و هایک) است. «مکتب دوم وین» در علوم اقتصادی، مبتنی بر اندیشه های پولانی، خود را بخشی از تلاش های جهانی برای پایه گذاری اقتصاد میان رشته ای می داند - اقتصادی که رتبه بندی حوزه های مختلف اقتصادی را بازمی گرداند و تأمین نیازهای اساسی، ایجاد زیرساخت ها و ارائه خدمات و کالاها را در چارچوب محدودیت های سیاره ای، نه فقط برای عده ای، بلکه برای همه، در مرکز توجه قرار می دهد. تنها با این رویکرد است که می توان به آنچه عنوان فصل پایانی کتاب تحول بزرگ است دست یافت: «آزادی در جامعه ای پیچیده».

منبع: سایت سورپلوس